

نظریه سازمان دهی، سانترالیزم دموکراتیک و دموکراسی شورائی

به نظریه سازمان دهی لنینی این ایراد را گرفته اند که با تأکید بیش از حد به امر تمرکز مانع از انکشاف دموکراسی درون حزبی می شود. اما، این ایراد گنگ و ناروشن است. منشاء این ایراد در این نکته است که اصول لنینی سازمان دهی عضویت در تشکیلات را به اعضاء فعالی که تحت نظارت جمعی به فعالیت باید پردازند، محدود می کند. اما این محدودیت به واقع دموکراسی حزبی را نه تنها محدود نمی کند بلکه گسترش هم می دهد.

زمانی که ابعاد یک تشکل انقلابی از حد معینی فراتر رود، دو الگوی تشکیلاتی بیشتری در برابرش قرار ندارد: یا یک باشگاه انتخاباتی (در سطح ملی یا منطقه ای) که اعضایش صرفاً حق عضویت می پردازند نظیر اشکال سازمان حزب سوسیال دموکرات آلمان و یا حزب کمونیست فرانسه؛ و یا یک تشکل رزمنده متشکل از اعضاء آگاه و فعال. واضح است که الگوی نخست از یک سو درها را برای ورود و پرسه زدن افراد عاطل و مخالفین سیاسی ای که تنها مسائل فرعی و بی اهمیت سیاسی را مد نظر دارند، باز می گذارند. از سوی دیگر در این نوع تشکیلات، توده وسیعی از اعضاء غیر فعال و غیر سیاسی پایه های انتخاباتی این تشکیلات را به وجود می آورند، کسانی که همواره می توان آن ها را به خط کرد. اینان فاقد آگاهی طبقاتی هستند. بخش قابل ملاحظه ای از این اعضاء صرفاً به لحاظ مادی به این تشکیلات وابسته اند، نظیر کارکنان و کارمندان شهرداری ها و یا تشکیلات کارگری.

لیکن در یک تشکیلات رزمنده، متشکل از اعضائی که حتی برای عضو ساده بودندش باید یک حد اقلی از مسئولیت و علاقه از خود نشان داد، امکان آن که اعضایش از اراده و رأی مستقل برخوردار باشند به مراتب از تشکلات نوع اول بیشتر است. در چنین سازمانی "تشکیلات چپی های اصیل" و افراد مقام پرست نمی توانند به همان آسانی باشگاه های انتخاباتی جائی برای خود باز کنند چرا که اختلاف نظرها بر اساس واقعیات موجود حل و فصل خواهند شد و نه

بر اساس وابستگی های مادی و یا صرفاً "وفاداری" به تشکیلات. واضح است که صرف ایجاد یک چنین سازمان به هیچ وجه تضمینی خودکار و کافی در برابر خطر بوروکراتیزه شدن آن نیست، ولیکن دست کم شرط لازمی است.^{۴۸}

به مجرد وقوع یک انفجار به واقع انقلابی رابطه و تناسب بین یک تشکل انقلابی (هسته حزبی و یا خود حزب) و توده های کارگر به یک باره دگرگون می شود. در این زمان بذری که عناصر آگاه انقلابی و سوسیالیست در طی سال ها کاشته و از آن محافظت کرده اند شروع به جوانه زدن می کند. توده های وسیعی سریعاً قادر می شوند به آگاهی طبقاتی دست یابند. ابتکارات انقلابی توده ها به سرعت گروه های انقلابی را پشت سر می گذارند.

در کتاب "تاریخ انقلاب روسیه" تروتسکی به چند مورد اشاره می کند که توده های کارگر در روسیه حتی از حزب بلشویک هم جلوتر رفتند.^{۴۹} اما نباید از این واقعیت نتایج عام استخراج کرد و فراموش کرد که حزب بلشویک تا قبل از تزه های آوریل لنین به لحاظ استراتژیک از ماهیت و اهداف انقلاب روسیه تلقی روشنی نداشت.^{۵۰} به همین خاطر تا قبل از آن که لنین با ارائه تزه های آوریل قدم های تعیین کننده ای در این مورد بردارد همواره بیم این خطر می رفت که حزب شدیداً صدمه پذیرد.

این که لنین توانست کار آن چنان خطیری را با چنان سهولتی به انجام رساند دقیقاً بدین خاطر بود که کارگران آموزش دیده در حزب بلشویک او را به این سو به پیش راندند و خود این کارگران هم به نوبه خود رادیکالیزاسیون طبقه کارگر روسیه را بازتاب می کردند. بدون شک ترسیم تصویری عینی و جامع از نقش حزب بلشویک در انقلاب روسیه نیاز به دیدی کم و بیش متفاوت دارد. در همان زمان که کادرها رهبری حزب با محافظه کاری به دفعات مانع اتخاذ مواضع تروتسکی توسط حزب شدند (یعنی مبارزه در جهت دیکتاتوری پرولتاریا و قدرت شوراهای) اما، کادر های کارگری و انقلابی که در طی دو دهه سازمان یافتگی و فعالیت انقلابی آبدیده شده بودند در اتخاذ این چرخش استراتژیک نقش حیاتی داشتند.

تنها ربط بین بوروکراسی استالینیستی و "مفوله حزب" این است که پیروزی استالین پی آمد "نظریه سازمان دهی" لنینی نبود بلکه به واقع محصول نابودی یک جزء تعیین کننده آن بود، یعنی، نابودی کامل کادرهای کارگری فعال و آبدیده در دوره انقلاب که از نزدیک با توده ها

نظریه لنینیستی، سازمان دهی و ربط امروزی آن

در تماس بودند. لنین هم خود به خوبی به این واقعیت اذعان داشت که در شرایط فقدان این عامل، حزب مورد نظرش می تواند به ضد خودش تبدیل شود^{۵۱}.

تنها راه حل جامعی که تاکنون طبقه کارگر برای مسأله چگونگی سازمان دهی مبارزه مستقل طبقه کارگر چه در جریان انقلاب و چه بعد از آن یافته، نظام شورائی است^{۵۲}. نظام شورائی این امکان را فراهم می آورد که نیروهای درون طبقه کارگر، و به طور کلی تمامی اقشار زحمت کش و مترقی جامعه، بتوانند با ایجاد رو در روئی هم زمان و آشکار بین گرایش های مختلف موجود به هم نزدیک شوند. به همین دلیل نظام شورائی واقعی - یعنی آن که عملاً منتخب توده های کارگر بوده و قدرت های دیگری بر آن ها تحمیل نشده باشند - به ناگزیر باید بازتاب کننده افتراقات اجتماعی و ایدئولوژیک اقشار پرولتری باشد که در صفحات پیشین در مورد آن ها سخن گفتیم.

یک انجمن (شورا) کارگری در واقع جبهه واحدی است از متنوع ترین گرایشات سیاسی که در باره یک مسأله محوری به توافق رسیده اند، یعنی دفاع مشترک و جمعی از انقلاب در مقابل دشمن طبقاتی. (به همین منوال هم کمیته های اعتصاب بازتاب کننده وسیع ترین گرایش های مختلف در بین کارگران است، با این تفاوت که کمیته فقط شامل آن گرایش هائی است که در اعتصاب شرکت دارند و واضح است که اعتصاب شکنان جائی در آن ندارند).

هیچ تضادی بین وجود یک سازمان انقلابی از نوع لنینی و قدرت دموکراسی شورائی واقعی وجود ندارد. بر عکس، اگر پیش گام انقلابی در چارچوب یک چنین سازمانی خود را متشکل نسازد و به فعالیت نظامدار نپردازد، یا به سرعت توسط بوروکراسی اصلاح طلب و شبه-اصلاح طلب سرنگون می شود (مثل نظام شورائی در آلمان در فاصله سال های ۱۹۱۹-۱۹۱۸)، و یا به علت ناتوانی در حل مسائل سیاسی کلیدی، از کارائی اش کاسته می شود (مثلاً کمیته های انقلابی در اسپانیا در فاصله ژوئیه ۱۹۳۶ تا بهار ۱۹۳۷).

در پس این فرض که با وجود نظام شورائی وجود احزاب زائد خواهد بود دو تفکر متفاوت نهفته است. یا در این پندار ساده لوحانه ریشه دارد که ایجاد شوراها موجب آن می شود که یک شبه و به یک باره طبقه کارگر یک پارچه و هم گون شود، کلیه اختلافات ایدئولوژیک و منافع مادی اش از بین برود، و بطور خود انگیزه و خودکار "راه حل انقلابی" کلیه مسائل تاکتیکی و استراتژی را به کلیه طبقه کارگر

نظریه سازمان دهی، سانترالیزم دموکراتیک و دموکراسی

شورائی

نشان می دهد. یا صرفاً دستاویزی است برای عده معدودی تا به خود مقام "رهبری" به بخشند و با سوء استفاده از این موقعیت پیش آمده توده های وسیع و ناآگاه را بازیچه خود قرار دهند، و از این طریق بر سر راه فهم شناخت منظم مسائل استراتژیک و تاکتیک انقلاب که در گروه بحث های آزاد و به رسمیت شناختن تمایزات درون خود طبقه کارگر است، مانع ایجاد کنند (نظام به اصطلاح خود- مدیریت در یوگسلاوی آشکارا از این نوع محسوب می شود).

بدین ترتیب وجود احزاب انقلابی در درون نظام شورائی، در قیاس با یک نظام نمایندگی غیر مستقیم ((پارلمانتاریستی بورژوائی)) می تواند فعالیت و دخالت مستقیم، خود آگاه و در نتیجه آگاهی طبقاتی انقلابی عالی تری را موجب شود. اما، برای رسیدن به این هدف باید مبارزات مستقل توده های کارگر را به پیش راند و نه آن که سدی بر سر راه شان ایجاد کرد. دقیقاً همین ابتکارات مستقل توده هاست که در نظام شورائی به کامل ترین مرحله انکشاف خود می رسد. بار دگر به نتیجه مشابهی رسیدیم؛ مفهوم لنینی سازمان دهی، هر آینه براساس استراتژی انقلابی درستی بنا شده باشد (یعنی بر اساس ارزیابی صحیح از فرآشد عینی تاریخی)، چیزی نیست مگر هم آهنگ کننده جمعی مبارزات توده ها و ثبت جمعی تجارب کسب شده ی توده ها به منظور ممانعت از گسیست های زاید و مکرر.

در این رابطه تاریخ نشان داده است که تفاوت بزرگی وجود دارد بین حزبی که خود را انقلابی می خواند و حزبی که در عمل انقلابی است. آن جا که گروهی از مأمورین "حزبی" نه تنها با فعالیت ها و ابتکارات مستقل تود ها مخالفت می کنند، بلکه سعی دارند به هر وسیله که شده حتی با توسل به نیروی نظامی چنین ابتکاراتی را خفه کنند (در مجارستان در اکتبر- نوامبر ۱۹۵۶ و در چکسلواکی در اوت ۱۹۶۸)، و یا آن جا که این گروه ها نه تنها قادر نیستند خود را با نظام شورائی ای که به طور خود انگیزه از دل مبارزات توده ها برخاسته وفق دهند، بلکه به بهانه دفاع از "نقش رهبری حزبی"^{۵۳} آن را به خاک و خون می کشند- آن وقت کاملاً واضح است که ما دیگر با یک حزب پرولتری انقلابی سر و کار نداریم بلکه با تشکیلاتی روبرو هستیم که نماینده منافع ویژه قشر ممتازی است که عمیقاً با مبارزه مستقل توده ها خصومت می ورزد، یعنی، یک بوروکراسی.

واقعیت امکان انحطاط یک حزب انقلابی و تبدیل شدنش به ابزاری در دست بوروکراسی، همان قدر برهان محکمی علیه مفهوم لنینی سازمان دهی است که مرگ یک بیمار تحت مداوا علیه دانش

نظریه لنینیستی، سازمان دهی و ربط امروزی آن

پزشکی. هر گامی که ما را از این بینش دور ساخته و به خود انگیختگی توده ای "ناپ" نزدیک تر سازد دقیقاً شبیه دور شدن از دانش پزشکی و بازگشت به حکیم بازی است.

تاریخ نشان داده است که تفاوت بزرگی وجود دارد بین حزبی که خود را انقلابی می خواند و حزبی که در عمل انقلابی است.
